گفت‌وگو

یوسف محمد صادق، رئیس پارلمان کردستان عراق:

بعد از مرگ طالبانی رابطه اقلیم با بغداد متشنج شد

یوسف محمد صادق، رئیس پارلمان کردستان عراق، یکی از چهره‌های بارز مخالف برگزاری همه‌پرسی جدایی اقلیم بود. او که ریاست جبهه تغییر را بر عهده دارد، می‌گوید: برگزاری همه‌پرسی مشروعیت نداشت، این برنامه به اندازه کافی در داخل پارلمان مورد بحث و بررسی قرار نگرفت، با عجله و بدون مطالعه کافی اقدام به برگزاری آن شد و عواقبی فاجعه‌بار به دنبال داشت. به گفته او، برگزاری این همه‌پرسی نه‌تنها دستاورد جدیدی برای اقلیم نداشته، بلکه ۵۰ درصد از اراضی مورد منازعه را که در دست کردها بود، از دستشان خارج کرد. حتی به گفته این سیاست‌مدار عراقی، بخشی از دستاوردهای آنها در دوران صدام حسین را نیز از بین برد. اینها در مجموع نشان می‌دهد در شرایط کنونی، اقلیم کردستان آمادگی لازم را برای تأسیس یک دولت مستقل ندارد. یوسف محمد صادق تاکنون بارها خواستار استعفا و کناره‌گیری مسعود بارزانی، رئیس اقلیم کردستان، شده است.

ارزیابی شما از تجربه برگزاری همه‌پرسی در اقلیم کردستان چیست؟

کاری خارج از چارچوب نهادهای قانونی اقلیم بود. درباره نتایج و پیامدهای آن مطالعه کافی نشده بود. درباره اینکه همه‌پرسی به چه نتایجی در داخل یا خارج منجر می‌شود یا چه تأثیری بر ارتباط بین اقلیم و بغداد و اقلیم و محیط بین‌المللی‌اش می‌گذارد، مطالعه نشده بود. در داخل اقلیم کردستان نیز هماهنگی کامل یا نگرش روشنی دراین‌باره وجود نداشت. در زمینه سیاسی نیز برای همکاری با نهادهای قانونی توافقی نشده بود. من اینجا به‌عنوان رئیس پارلمان کردستان عراق صحبت می‌کنم و تأکید دارم موضوع به شکل خوبی بررسی نشده بود.

پس چرا همه‌پرسی برگزار شد؟

روند کار حساب‌نشده بود. شورایی مرکب از بعضی احزاب سیاسی به صورت شتاب‌زده و غیر دقیق موضوع را بررسی کرده بودند. به همین دلیل بود که دیدیم نتایج فاجعه‌باری به همراه داشت. این مسئله در پارلمان بررسی نشده بود. پارلمان مرجع عالی تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز است. موضوع همه‌پرسی در پارلمان فقط به صورت یک نشست شتاب‌زده مطرح شد؛ آن‌هم بعد از اینکه احزاب تصویب کرده بودند، ۱۰ روز بعد از آن از من خواستند با شتاب جلسه پارلمان را تشکیل دهم. بعد از موافقت احزاب، در واقع جلسه پارلمان کاملا صوری بود. من موقع تصمیم‌گیری آنجا نبودم، چون آن را قبول نداشتم.

آن‌وقت اعتراض نکردید؟

ممنوعیت سفرم به اربیل را برداشتند و با عجله از من خواستند خودم را برسانم؛ اما من نپذیرفتم. چطور می‌توانستم در جلسه‌ای صوری شرکت کنم؛ آن‌هم وقتی موضوعی از پیش با آن موافقت شده باشد. تمام ابعاد یا پیامدهایش را بررسی نکرده بودند؛ اینها باید داخل پارلمان بحث می‌شد.

ابهامات این رأی‌گیری چه بود؟

مثلا در سلیمانیه میزان رأی‌دادن کمتر از ۵۰ درصد بود؛ بسیاری آن را تحریم کرده و شرکت نکردند. ابهامات زیادی وجود داشت. همه با جدایی موافق نبودند. در استان‌های دیگر هم موافقت حداکثری نبود؛ خیلی‌ها بودند که با همه‌پرسی مخالفت می‌کردند.

اما شما در بیانیه‌های خود گفتید ۹۰ درصد یا بیشتر، با این همه‌پرسی موافقت کرده‌اند؛ پس دقیقا چه شد و چرا این‌قدر خبرها ضدونقیض است؟

۹۰ درصد از کسانی که شرکت کرده بودند، به جدایی رأی دادند؛ اما کسانی که شرکت نکرده بودند، چه؟ هیچی. حال آنکه میزان کسانی که مشارکت نکردند نیز زیاد بود.

آنهایی که رأی به همه‌پرسی دادند، پشیمان هستند؟

می‌توانید از خودشان بپرسید.

برگزاری همه‌پرسی اشتباه بود؟

بله. آمادگی‌های اقتصادی و نظامی برای آن وجود نداشت. واکنش‌های احتمالی از سوی بغداد یا کشورهای دیگر در نظر گرفته نشده بود. همه‌پرسی بدون مشارکت و هماهنگی یا اجماع احزاب سیاسی برگزار شد.

اقلیم با برگزاری این همه‌پرسی ضرر کرد؟

بله. خیلی ضرر کرد. نتایج همه‌پرسی و پیامدهایش برای اقلیم کردستان فاجعه‌بار بود و شرایط اقتصادی، امنیتی و نظامی مصیبت‌باری را به وجود آورد. ما بیش از ۵۰ درصد از اراضی اقلیم را از دست دادیم؛ همان اراضی مورد منازعه با دولت بغداد. خیلی از دستاوردهایی که از دهه ۷۰ داشتیم، از بین رفت.

یعنی دوباره به نقطه صفر برگشتید؟

متأسفانه خیلی به عقب برگشتیم. از سال ۲۰۰۳ تا قبل از همه‌پرسی، ما درباره گذرگاه‌ها، توافقات، فرودگاه‌ها و اقتصاد استقلال داشتیم؛ اما الان همه این استقلال از دست رفته و به عقب برگشته‌ایم. باید تلاش زیادی می‌کردیم تا این دستاوردها را که در قانون اساسی عراق ثبت شده بود، حفظ می‌کردیم. حالا باید از داخل اقلیم از نو شروع کنیم. باید یک مرحله جدید انتقالی را پشت سر بگذاریم تا مشکلات سیاسی و اقتصادی را حل کنیم. باید مرحله جدیدی را بر اساس قانون اساسی عراق شروع کنیم.

شما با این نظر موافق هستید؟

بله. در داخل اقلیم از این دیدگاه‌ها استقبال می‌شود. پس از آنکه مخاطرات اقتصادی و شکاف‌های اجتماعی به وجود آمد و سیطره بر اراضی و منابع مهم از بین رفت، دیدگاه‌ها عوض شد.

به آینده خوش‌بین هستید؟

جدا از خوش‌بینی یا بدبینی، ما باید در شرایط کنونی به وظایفمان عمل کنیم. باید در راستای اصلاح امور حرکت کنیم.

دقیقا در کرکوک چه اتفاقی افتاد؟

کرکوک به وسیله ارتش عراق و حشد الشعبی با همه گروه‌هایی که دارد به اضافه پلیس و نیروهای ضد تروریسم تصرف شد. این امر منجر به درگیری در برخی جبهه‌ها شد. حتی حدود صد نفر از نیروهای پیشمرگه به شهادت رسیدند. تقریبا دوبرابر همین عدد هم مجروح شدند.

پیشمرگه‌ها آن قدرت جنگی خودشان را از دست داده بودند؟

متأسفانه تصمیم نسنجیده‌ای بود. آمادگی برای آن وجود نداشت. نمی‌شود گفت نیروهای پیشمرگه توانمندی‌هایی را که در خلال جنگ با داعش کسب کرده بودند از دست داده بودند. چون پیش از شروع نبرد آمادگی‌های لازم وجود نداشت.

ادامه در صفحه ۹

روزنه

البشیر و سیاست ائتلاف‌های شکننده

جواد ابو
کارشناس روابط بین‌الملل

فضای سیاست خارجی سودان مانند تحولات داخلی این کشور، روزهای پرالتهابی را سپری می‌کند. هنوز دیری از اعلام هم‌بستگی سودان با ائتلاف عربستان سعودی و قطع روابط سیاسی با ایران نگذشته است که شاهد تغییری ملموس از سوی عمر البشیر در همکاری‌های منطقه‌ای هستیم. ناامیدی خارطوم از حمایت‌های عربستان، هزینه‌دادن بابت همکاری با عربستان و هم‌پیمانان، شکاف در صف متحدان سعودی و نیز عدم اعتماد به آمریکا به عنوان شریک کشورهای عربی، البشیر را به سمت جبهه شرق (روسیه، ترکیه و قطر) سوق داده است. آغاز روند مذکور با سفر آذرماه عمر البشیر به روسیه و دیدار با ولادیمیر پوتین صورت گرفت. سفر اخیر رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، به خارطوم نیز مثال عینی در ترک اتحاد قبلی سودان و پناه‌بردن به سازوکار جدید منطقه‌ای است. سودان که این روزها شاهد گسترش اعتراض‌های داخلی بر سر افزایش قیمت‌ها و برخورد حکومت با روزنامه‌نگاران است، در عرصه خارجی نیز با تغییر تاکتیک دیپلماسی منطقه‌ای، خود را از شرایط آشفته اتحاد عربی به رهبری عربستان دور و سعی در تثبیت موقعیت خود در ائتلاف مسکو- آنکارا- دوحه می‌کند. این سیاست، با هدف کسب امتیازات اقتصادی از محور مذکور برای غلبه بر مشکلات داخلی و نیز کسب اطمینان از حمایت آنها در برابر تهدیدات احتمالی آتی است؛ تهدیداتی که با نزدیک‌شدن سودان به کشورهای مورداشاره، شکل آشکارتری به خود گرفته و واکنش‌هایی سریع را به‌همراه داشته است. به‌عنوان‌مثال، مصر، همسایه سودان، به‌عنوان شریک ائتلاف عربستان علیه قطر، بیشترین نگرانی را از نزدیکی ترکیه و سودان احساس کرد و بلافاصله به آن عکس‌العمل نشان داد. چندروز پس از سفر اردوغان به خارطوم، استقرار نیروهای نظامی مصر در پایگاه نظامی ساوا در مرزهای شرقی سودان و به بهانه حمایت از تهدیدات احتمالی علیه اریتره، واکنش شدید سودان را از طریق بستن مرزهای مشترک با اریتره و افزایش نیروی پلیس در منطقه، به‌همراه داشت. خشم قاهره از اینکه سودان، بندر سواکن، واقع در ساحل دریای سرخ و نزدیک مصر را در سفر اخیر اردوغان در اختیار ترکیه قرار داده به حدی است که عده‌ای از شعله‌ورشدن آتش جنگ بین دو کشور سخن می‌گویند. علاوه‌برآن سودان به‌عنوان بخشی از طرح ضداخوانی عربستان و مصر در ائتلاف قبلی، اکنون زمین بازی را در اختیار حامیان اصلی اخوان؛ یعنی ترکیه و قطر قرار داده است؛ پاشنه آشیلی برای مصر که می‌تواند زمینه گردهمایی بسیاری از گروه‌های اخوانی رانده‌شده از مصر را فراهم کند. اصولا سیاست‌های راهبردی از سوی یک دولت برای بازه زمانی طولانی اتخاذ می‌شود. پیمان‌های استراتژیک در قالب دو و چندجانبه به‌راحتی قابل گسست نیستند. سؤال اصلی این است که چرا عمر البشیر در به‌هم‌زدن پیوندهای خارجی خود شتاب می‌ورزد؟ پاسخ این پرسش را باید از دو بُعد داخلی و خارجی مدنظر قرار داد. در بُعد داخلی، مجموعه عوامل اداره کشور با مشکلات عمده‌ای مواجه شده است که می‌توان نام آن را بحران کارآمدی دولت گذاشت. ادامه تظاهرات اعتراضی مردم سودان که در پی گسترش فقر، بی‌کاری و بی‌نتیجه‌بودن سیاست‌های ریاضت اقتصادی در حال تشدید است، نمونه عینی این مدعاست. نمی‌توان از نظر دور داشت که عمر البشیر صرفا برای تأمین منافع ملی خود در حال حرکت از یک ائتلاف به ائتلاف دیگری است، اما نباید فراموش کرد که این رفتار با هر محاسباتی، قابلیت به‌چالش‌کشیدن بازیگران داخل یا خارج از ائتلاف را دارد؛ موضوعی که در صورت محاسبه غلط، پیامدهای ناخوشایندی را به‌همراه خواهد داشت. براین‌اساس، واکنش متحدان قبلی به رفتار سودان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تعاملات سیاسی با این کشور خواهد داشت.

ترجمه فصل «استیو بنن» از کتاب جدید منتشرشده درباره دونالد ترامپ

تسخیر روح کاخ سفید

ترجمه مهدی نوریان

کتاب «آتش و خشم: در کاخ سفید ترامپ»، نوشته «مایکل وولف»، روزنامه‌نگار و ستون‌نویس اهل ایالات متحده آمریکاست که در روزهای اول ژانویه ۲۰۱۸ منتشر شد. «آتش و خشم»، پس از انتشار تبدیل به پرفروش‌ترین کتاب آمریکا شد و مردم برای خرید آن در صف‌های طولانی ایستادند. عنوان کتاب اشاره به نقل‌قولی از «دونالد ترامپ» درباره تعارض آمریکا با کره‌شمالی است؛ آنجایی که گفته بود تهدید کره‌شمالی را با آتش و خشمی پاسخ خواهد داد که جهان تابه‌حال شاهدش نبوده است. این کتاب نگاهی انتقادی و افشاگرانه به ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ و سیاست در ایالات متحده آمریکا دارد. «آتش و خشم» با جزئیات، به رفتار رئیس‌جمهور آمریکا و کارمندانش در دوره مبارزه انتخاباتی سال ۲۰۱۶، دوره انتقال دولت و همچنین کاخ سفید می‌پردازد. کتاب، رفتار خشن ترامپ، تعاملات سردرگم و آشفته میان کارمندان ارشد کاخ سفید و حرف‌وحدیث‌های پیرامون خانواده ترامپ را توصیف می‌کند. نویسنده کتاب درباره دونالد ترامپ این نظر را دارد که کارمندان کاخ سفید اهمیت کمی برای او قائل هستند. او جایی از کتاب می‌نویسد: «صد درصد آدم‌های دور و بر او اعتقاد دارند که ترامپ مناسب این پست نیست». نام «استیو بنن» در کتاب زیاد به چشم می‌خورد و نقل‌قول‌های زیادی از او در آن آمده است. بنن استراتژیست ارشد سابق کاخ سفید بود و از او به‌عنوان یکی از معماران اصلی پیروزی ترامپ نام برده می‌شود. پس از اخراج او از خدمت در بالاترین سمت تصمیم‌سازی در کاخ سفید و البته موفقیت‌های او در جلب آرای راست‌افراطی و لیبرال‌های راست‌گرا که منجر به پیروزی ترامپ در مقابل «هیلاری کلینتون» شد، بنن به مرور به‌خاطر اظهارنظرهایش، از طرف ترامپ مورد حمله قرارگرفت. ترامپ در واکنش به انتشار کتاب مایکل وولف گفت: «استیو بنن دیگر هیچ قرابتی با من ندارد. ظاهرا او از همان زمان که مقامش را در کاخ سفید از دست داده، عقلش را هم از دست داده است». البته بنن پس از کنار گذاشته‌شدن از مقامش در کاخ سفید گفته بود در خارج از بدنه دولت به حمایت و پیشبرد اهداف دونالد ترامپ کمک خواهد کرد. بخش زیر ترجمه فصل مربوط به استیو بنن از کتاب «آتش و خشم در کاخ سفید ترامپ» است.

استیو بنن اولین کارمند ترامپ در کاخ سفید بعد از مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری بود. در مراسم رژه تحلیف، بنن در کنار معاون رئیس کارکنان یعنی «کیتی والش» به‌سوی قسمت غربی ساختمان کاخ سفید حرکت کردند. فرش با شامپو شسته شده بود اما تغییرات کوچک دیگری را نیز می‌شد مشاهده کرد. شبکه‌ای درهم‌تنیده از دفاتر کوچک که باید رنگ می‌شدند و خیلی هم در نظافتشان احتیاط به خرج داده نشده بود. دکور آنها شبیه به دفتر ثبت‌نام یک دانشگاه دولتی بود. بنن دفتری پیش‌پاافتاده را آن طرف سوئیت رئیس کارکنان برای خود انتخاب کرد و فورا چند تخته وایت‌برد سفارش داد تا صد روز اول دولت ترامپ را روی آنها طرح‌ریزی کند. بنن سریعا شروع به بیرون‌ریختن مبلمان اتاق کرد. هدفش این بود که هیچ جایی برای نشستن وجود نداشته باشد. قرار نبود جلسه‌ای برگزار شود؛ حداقل جلسه‌ای که آدم‌ها در آن راحت باشند. بحث محدود، گفت‌وگوی محدود؛ این یک جنگ بود. این اتاق جنگ بود.

بیشتر کسانی که در کمپین و در زمان انتقال دولت با بنن کار کرده بودند، در مدت‌زمان کوتاهی متوجه یک تغییر مشخص شدند. بعد از رسیدن به هدف او به روشنی شخص دیگری شده بود. مردی قوی که خود را در سطح بالاتری از توجه و اراده می‌دید. «جرد کوشنر» پرسید: «چه اتفاقی برای استیو افتاده؟»؛ سپس ادامه داد: «آیا مشکلی برای او پیش آمده؟» و در نهایت گفت: «متوجه نمی‌شوم. ما به هم خیلی نزدیک بودیم».

در طول هفته اول، به نظر می‌رسید که بنن رفتارهای دوستانه و صمیمانه‌اش در برج ترامپ را کنار گذاشته و اگر نگوییم دست‌نیافتنی، می‌توان گفت که بسیار منزوی شده است. به‌عنوان نمونه دیگر خبری از تمایل او به سخنرانی‌های بلند در هر ساعتی از شبانه‌روز نبود. او فقط کارها را به انجام می‌رساند؛ اما بسیاری این احساس را داشتند که او علیه آنها در حال برنامه‌ریزی است. از میان خصوصیات اصلی شخصیتی او می‌توان با قاطعیت این را گفت که استیو بنن یک برنامه‌ریز بود. حمله کن پیش از آنکه به تو حمله شود. حرکات دیگران را پیش‌بینی کن. پیش از آنکه آنها بتوانند حرکتی کنند، تو عکس‌العمل نشان بده. برای او این جلوتردیدن چیزها بود و تمرکزکردن بر یک سری از اهداف. هدف اول او انتخاب‌شدن دونالد ترامپ بود و دومین هدف هدایت دولت ترامپ. حالا او در حال تصرف روح کاخ سفید ترامپ بود و چیزی را فهمید که دیگران هنوز نمی‌دانستند: این می‌تواند یک رقابت مرگ‌بار باشد.

***

در روزهای ابتدایی انتقال دولت، بنن، تیم ترامپ را به خواندن کتاب «دیوید هالبراستم» با عنوان «بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها» تشویق کرده بود. او با ذوق و شوق دراین‌باره گفت: «خواندن این کتاب تجربه بسیار مؤثری است. این کتاب جهان را شفاف می‌کند، شخصیت‌های متحیرکننده‌ای دارد و بسیار دقیق است». این یک برندسازی شخصی برای بنن بود. او از معرفی کتاب به بسیاری از خبرنگارهای لیبرالی که تملق‌شان را می‌گفت، اطمینان حاصل کرد؛ اما بنن سعی می‌کرد نکته مهمی را نسبت به طبیعت عجول پروتکل‌های استخدام تیم انتقال گوشزد کند: مراقب باشید چه کسی را استخدام می‌کنید.

کتاب هالبراستم که در سال ۱۹۷۲ انتشار یافت، تلاشی مانند تولستوی برای فهمیدن این مسئله است که چطور شخصیت‌های بزرگ دنیای آکادمیک، روشنفکری و نظامی که در دوره کندی و جانسن خدمت کرده بودند، شدیدا در فهم ماهیت جنگ ویتنام دچار بدفهمی و در ادامه آن دچار سوءمدیریت شدند. «بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها» روایتی هشدارآمیز درباره «نظام حکومتی» دهه ۱۹۶۰ بود که پیشگام همین نظام حکومتی‌ای بود که ترامپ و بنن حالا شدیدا آن را به چالش می‌کشیدند.

اما کتاب همچنین به گونه‌ای محترمانه به نظام حکومتی خدمت می‌کند. «بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها» برای نسل دهه ۱۹۷۰ از متخصصان سیاست و رهبران آینده و روزنامه‌نگاران فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های برتر که به دنبال شغل‌های بزرگ هستند. کتاب راهنمایی درباره خصوصیات قدرت آمریکایی و مسیرها به سوی آن بود. اگرچه بنن خود از این نسل بود. او از این دایره نخبگان خود بسیار فاصله داشت. کتاب نه‌تنها از دانشگاه‌های مناسب و پیش‌زمینه‌های درست حرف می‌زند؛ بلکه از رفتارها، خودسری‌ها، احساسات و زبانی که بیشترین نقش را در هدایت شما در یافتن راه به سوی ساختار قدرت آمریکا دارد، نیز صحبت می‌کند. بسیاری کتاب را به صورت دستورالعمل‌هایی درباره اینکه چطور پیش بیفتیم، یافتند؛ نه آن‌طوری‌که هدف آن بود؛ یعنی کارهایی که وقتی پیش هستیم، نباید انجام دهیم. «بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها» به توصیف کسانی می‌پردازد که باید در قدرت باشند. باراک اوباما دوران کالج و بیل کلینتون بورسیه برنامه رودز، عاشق این کتاب بودند.

کتاب هالبراستم ظاهر و باطن قدرت کاخ سفید را تعریف کرد. زبان او پرطنین و باشکوه و اغلب با تبختر فضای روزنامه‌نگاری رسمی ریاست‌جمهوری را برای ۵۰ سال آینده روشن کرده بود. در کتاب حتی با ساکنان رسوایی‌ساز و ناموفق کاخ سفید نیز به‌عنوان شخصیت‌های منحصربه‌فردی رفتار شده که پس از استادشدن در فرایند سیاسی داروینی، خود را به بزرگ‌ترین بلندی‌ها رسانده‌اند. «باب وودوارد» که به پایین‌کشیدن نیکسون از قدرت کمک کرد و خودش تبدیل به شخصیتی چالش‌ناپذیر در اسطوره‌سازی ریاست‌جمهوری شد، کتاب‌های زیادی نوشت که در آنها حتی اشتباه‌ترین کارهای ریاست‌جمهوری بخشی از پیشروی تاریخی مسئولیت‌پذیری نهایی و تصمیم‌گیری مرگ و زندگی، به نظر می‌رسید. فقط سنگدل‌ترین خواننده این کتاب می‌تواند رؤیای بخشی از این نمایش مجلل‌بودن را در سر پرورش ندهد. استیو بنن چنین رؤیاپردازی بود.

***

اما اگر هالبراستم منش ریاست‌جمهوری را تعریف کرد، ترامپ از آن تمرد و آن را بی‌ارزش کرد. هیچ رفتاری از او را نمی‌توان به‌طور معتبر در دایره محترم شخصیت و قدرت ریاست‌جمهوری آمریکا جای داد. این مسئله به‌طور عجیبی ناقض فرض کتاب است و این یعنی همان چیزی که برای استیو بنن فرصتی به وجود آورد.

هرچه کاندیدای ریاست‌جمهوری کمتر شایسته و درخور باشد، دستیارانش نالایق‌تر و اغلب بی‌تجربه‌تر هستند؛ این بدین معنی است که یک کاندیدای نالایق می‌تواند فقط دستیاران نالایق را جذب کند، همان‌طورکه شایسته‌ها به‌سوی کاندیداهای لایق‌تر می‌روند. وقتی کاندیدایی نالایق پیروز می‌شود، آدم‌های عجیب‌وغریب‌تری کاخ سفید را پر می‌کنند. البته نکته‌ای درباره کتاب هالبراستم و کمپین ترامپ وجود دارد و آن اینکه برجسته‌ترین بازیگران نیز اشتباهات فجیعی مرتکب می‌شوند؛ بنابراین در روایت ترامپ، بازیگران نالایقی که از «نظام حکومتی» بسیار دور هستند از نبوغ واقعی برخوردارند. با وجود این بازهم تعداد کمی نالایق‌تر از استیو بنن بوده‌اند.

***

بنن در ۶۳سالگی با پیوستن به کمپین ترامپ، به‌طور رسمی اولین شغل خود در عرصه سیاست را آغاز کرد. استراتژیست ارشد، عنوان او در دولت جدید، اولین شغل او نه‌تنها در دولت فدرال بلکه در بخش دولتی بود. «راجر استون» که پیش از بنن یکی از استراتژیست‌های ارشد ترامپ بود، انتخاب بنن به‌عنوان استراتژیست را مورد تمسخر قرار داد. به غیر از خود ترامپ، بنن قطعا مسن‌ترین فرد بی‌تجربه‌ای بود که قدم به کاخ سفید می‌گذاشت.

او به مدرسه کاتولیک در ریچموند ویرجینیا رفت. سپس کالج محلی «ویرجینیا تک» را تجربه کرد. سپس هفت سال به‌عنوان ستوان در نیروی دریایی خدمت کرد و بعد به پنتاگون رفت. زمانی که در خدمت نیروهای مسلح بود توانست مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشکده خدمات خارجی دانشگاه جورج تاون بگیرد، اما بعد از آن حرفه خود را کنار گذاشت. سپس مدرک مدیریت ارشد اجرائی خود را از دانشکده بزنس دانشگاه هاروارد گرفت. سپس چهار سال به‌عنوان مدیر سرمایه‌گذاری در شرکت گلدمن‌سَکس کار کرد، اما هیچ‌گاه از موقعیت میانی خود بالاتر نرفت. در دو سال پایانی این چهار سال تمرکز خود را بر صنعت رسانه در لس‌آنجلس معطوف کرد.

در ۱۹۹۰ و در ۳۷سالگی، بنن با کمک و حمایت شرکت «بنن و کو» به دوره کارآفرینی دوره‌گردی خود وارد شد؛ یک شرکت مشاوره مالی برای صنعت سرگرمی. «بنن و کو» توانست با درآمد اندک خود منبع مالی‌ای را برای پروژه‌های مستقل فیلم فراهم کند که البته هیچ‌کدام از آن فیلم‌ها برجسته نبودند. خود بنن شخصیتی سینمایی داشت؛ کاراکتری خاص، مصرف الکل و ازدواج‌های ناموفق از خصوصیات او بودند. بی‌پولی آن‌هم در بیزینسی که معیار موفقیت ثروتمندبودن است نیز از ویژگی‌های بنن بود. افسردگی را نیز باید به این شخصیت سینمایی افزود. برای مردی که می‌خواست تقدیر خود را رقم بزند. او سعی می‌کرد کمتر دیده شود. «جان کورزاین»، رئیس پیشین گلدمن و سناتور آینده آمریکا و فرماندار ایالت نیوجرسی در زمانی که نربادم ترقی را در گلدمن بالا می‌رفت و به موقعیت‌های شغلی بالاتری دست پیدا می‌کرد، اصلا متوجه حضور بنن نشده بود. وقتی بنن به‌عنوان مدیر کمپین ترامپ گماشته شد و یک‌شبه احساسات رسانه‌ای پیدا کرد، داستان پیچیده‌ای از موفقیت شرکت «بنن و کو» در سریال طنز «ساین‌فلد» و همچنین سودهای این شرکت در ۲۰ سال تعریف کرد؛ اما به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از مدیران، سازندگان یا تهیه‌کنندگان ساین‌فلد چیزی از او نشنیده باشند.

«مایک مورفی»، مشاور رسانه‌ای حزب جمهوری‌خواه که در کمیته سیاسی «جب بوش» خدمت کرد و تبدیل به یک شخصیت جنبش ضدترامپ شد، مبهم‌ترین تجدید خاطره را از بنن دارد. او می‌گوید یک دهه پیش قرار بود بنن در جلسه‌ای حاضر شود و از او برای تولید یک فیلم، خدماتی دریافت کند. مورفی می‌گوید: «به من گفته شد بنن در جلسه است، اما صادقانه بگویم، من او را اصلا نمی‌شناختم».

مجله «نیویورکر» به‌دنبال حل معمای بنن در مقاله‌ای با عنوان «چطور می‌شود رسانه‌ها تقریبا هیچ ایده‌ای نسبت به شخصی که ناگهان در میان قدرتمندترین افراد دولت قرار می‌گیرد، نداشته باشند؟» سعی کرد ردپای او را در هالیوود جست‌وجو کند که در این راه ناکام ماند. روزنامه «واشنگتن پست» نیز سعی کرد بنن را ردیابی کند که به غیر از فقط یک مورد پیشنهاد کلاهبرداری در رأی‌گیری به هیچ نتیجه روشن دیگری نرسید.

مجله «نیویورکر» به‌دنبال حل معمای بنن در مقاله‌ای با عنوان «چطور می‌شود رسانه‌ها تقریبا هیچ ایده‌ای درباره شخصی که ناگهان در میان قدرتمندترین افراد دولت قرار می‌گیرد نداشته باشند؟»؛ سعی کرد ردپای او را در هالیوود جست‌وجو کند که در این راه ناکام ماند. روزنامه «واشنگتن‌پست» نیز سعی کرد بنن را ردیابی کند که به غیر از فقط یک مورد پیشنهاد کلاهبرداری در رأی‌گیری به هیچ نتیجه روشن دیگری نرسید.

در میانه دهه ۱۹۹۰، او خود را در نقش مهمی در «بیواسفیر ۲» جای داد؛ پروژه‌ای درباره زندگی در فضا که به‌شدت تحت حمایت مالی «ادوارد بیس» بود. مجله «تایم» این پروژه را یکی از صد ایده بد قرن و حماقت یک فرد ثروتمند دانست. ادوارد بیس یکی از وارثان نفتی خانواده بیس بود. بنن که مجبور بود فرصت‌های خود را در موقعیت‌های سخت پیدا کند، در بحبوحه سقوط این پروژه پا به آن نهاد تا به سقوط و شکایات بیشتر که شامل اتهامات آزار و اذیت و خرابکاری می‌شد دامن بزند.

افسردگی یک بازی تجاری فرصت‌طلبانه است؛ اما برخی از افسردگی‌ها از بعضی دیگر بهتر هستند. انواع موقعیت‌هایی که در دسترس بنن بودند شامل مدیریت تعارض، ناپاکی و ناامیدی نسبی می‌شدند. این یعنی زندگی با آویزان‌شدن به مردمی که وضعیت زندگی بسیار بهتری دارند. بنن خیلی تلاش کرد یک‌شبه ره صدساله برود و پول زیادی به جیب بزند، اما هرگز نتوانست نقطه مورد نظر را پیدا کند.

افسردگی همچنین یک بازی مخالف‌خوانی است و انگیزه مخالف‌خوانی حتی باعث شد حرارت بنن بیشتر شود. بخشی از زمینه انگیزه مخالف‌خوانی بنن ریشه در اتحادیه خانوادگی کاتولیک ایرلندی، مدارس کاتولیک و سه ازدواج ناموفق و ناراحت‌کننده و طلاق‌های بد دارد.

نکته دیگر این است که اگرچه بنن باهوش و حتی پرجذبه بود، ضرورتا آدم خوشایندی نبود. چندین دهه کارآفرین حریص‌بودن آن هم بدون داشتن حتی یک داستان رضایت‌بخش از موفقیت نیز نتوانست حقه را از حقه‌باز بگیرد. یکی از همکارانش در بیزنس رسانه‌های محافظه‌کار، با وجود اعتراف به هوش بنن و بلندپروازی ایده‌های او، گفت: «بنن خسیس، متقلب و ناتوان در اهمیت‌دادن به دیگران است. چشمان او طوری با سرعت به اطراف نگاه می‌کنند که گویی او همیشه به دنبال سلاحی است تا با آن بر سرت بکوبد یا چشمانت را از حدقه در بیاورد».

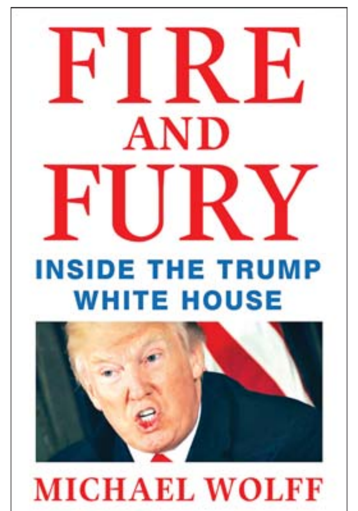

رسانه‌های محافظه‌کار نه‌تنها با جنبه خشن، مخالف‌خوان و رومن کاتولیک شخصیت او هم‌خوانی داشتند بلکه ورود به آنها برای بنن راحت‌تر نیز بود. از طرفی ورود به رسانه‌های لیبرال با سلسله‌مراتبی که دارند بسیار سخت‌تر بود. به علاوه، رسانه‌های محافظه‌کار، با کتاب‌ها، ویدئوها و دیگر محصولات در دسترس، از طریق فروش مستقیم، بازار هدف بسیار پرسودی هستند. بازاری که می‌تواند شبکه‌های توزیع گران‌تر را دور بزند.

در دهه ابتدایی سال ۲۰۰۰، بنن تأمین‌کننده کتاب‌ها، محصولات و رسانه‌های محافظه‌کار شد. همکار او در این شرکت «دیوید باسی» بود. دیوید باسی نویسنده دست‌راستی و مأمور تحقیق مورد رسوایی وایت واتر کلینتون‌ها بود که به‌عنوان معاون مدیر کمپین ترامپ به بنن پیوست. بنن در مراسم اکران یکی از فیلم‌های مستند بنن-باسی با نام «در مقابل شیطان»، که با عنوان «جنگ صلیبی رونالد ریگان برای نابودکردن مستبدترین و فاسدترین سیستم‌های سیاسی» تبلیغ شده بود، با مؤسس وب‌سایت خبری «برایت‌بارت»، «اندرو برایت‌بارت» دیدار کرد؛ دیداری که منجر به رابطه با مردی شد که به بنن فرصت نهایی را پیشنهاد کرد: «روبرت مرسر».

***

دراین‌باره، بنن کارآفرینی آینده‌نگر یا کسی که به نظم بیزنسی معتقد باشد، نبود. او صرفا به دنبال پول می‌گشت. او نمی‌توانست این کار را بهتر از باب و ربکا مرسر انجام دهد. بنن استعدادهای کارآفرینانه‌اش را در این راه صرف کرد که نقش ملازم و مشاور سرمایه‌گذاری سیاسی این پدر و دختر را بازی کند.

مأموریت هدفمند آنها از نوع دن‌کیشوتی بود. آنها مبالغ هنگفتی را صرف می‌کردند تا بازار آزادی رادیکال، دولت کوچک، سیستم تحصیل در منزل، تفکر ضدلیبرال، استاندارد مبتنی بر طلا، طرفداری از مجازات اعدام، ضدیت با مسلمانان، طرفداری از مسیحیت، هواداری از مکتب پول‌گرایی و ضدیت با جنبش سیاسی حقوق مدنی را در ایالات متحده ایجاد کنند. البته این هنوز بخش کمی از میلیاردها دلار سرمایه باب مرسر بود.

باب مرسر مهندسی است که الگوریتم‌های سرمایه‌گذاری طراحی می‌کند و به طور مشترک مدیر ارشد اجرائی یکی از موفق‌ترین شرکت‌های سرمایه‌گذاری با نام «رنسانس تکنولوژیز» شد. او به همراه دخترش، ربکا، با سرمایه‌گذاری شخصی در هر آنچه منفعت تی‌پارتی یا پروژه راست‌گرای جایگزین آن ایجاب کند، در واقع یک جنبش تی‌پارتی خصوصی را تأسیس کردند. باب مرسر تقریبا آدم ساکتی است که با کمترین پاسخ با یک نگاه بی‌روح به شما خیره می‌شود. نظرات سیاسی او تا جایی که ممکن بود آنها را درک کرد خیلی شبیه اندیشه‌های سیاسی بوش بودند و بحث‌های سیاسی او تا جایی که ممکن بود او را به سخن‌گفتن وا داشت، بیشتر از جنس جمع‌آوری داده بودند. ربکا مرسر با بنن رابطه برقرار کرده بود. روش سیاسی او سرکش، مقاوم در برابر تغییر و متعصبانه و جزمی بود. این ربکا بود که امور خانواده را مشخص می‌کرد. یکی از کارمندان ترامپ در کاخ سفید در مورد او گفت که از نظر ایدئولوژیک، هیچ مکالمه‌ای نمی‌توان با او برقرار کرد.

با مرگ اندرو برایت‌بارت در سال ۲۰۱۲، بنن که از طرف مرسرها وکالت‌نامه سرمایه‌گذاری داشت، توانست بیزنس برایت‌بارت را از آن خود کند. او تجربه خود در زمینه بازی‌های کامپیوتری را در گیمرگیت به کار برد تا الگوهای رفتاری سیاسی مورد نظر خود را همه‌گیر کند. گیمرگیت پیشگام جنبش دست‌راستی «آلت-رایت» است؛ ائتلافی برای نفرت‌پراکنی و آزار و اذیت زنانی که در صنعت بازی‌های آنلاین کار می‌کنند.

بنن به یکی از شخصیت‌های برجسته تی‌پارتی در واشنگتن تبدیل شد. دونالد ترامپ یک نقشه بود و در ابتدای مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶، ترامپ تبدیل به موجود مقدسی برای برایت‌بارت شد. خیلی از موقعیت‌های ترامپ در کمپینش از مقالات برایت‌بارت برای او انتخاب شده بودند. البته بنن سعی کرد خود را به‌عنوان نیروی صادق حامی کاندیدای منتخب خود به مردم معرفی کند.

بنن حسن‌نیت، رفتار یا مقبولیت دونالد ترامپ را ستایش نکرد چراکه تاحدودی ترامپ آخرین مرد ثروتمند او بود. مرد ثروتمند یک حقیقت ثابت است که شما باید او را بپذیری و در دنیای کارآفرینی با او وارد معامله شوی، دست‌کم در دنیای کارآفرینی سطح پایین و البته اگر ترامپ حسن‌نیت، رفتار، یا مقبولیت بهتری داشت، بنن هیچ‌گاه چنین شانسی نداشت.

اگرچه بنن، دغل‌کاری بسیار در حاشیه، نامرئی و خرده‌پا بود، اما بعد از قدم‌گذاشتن به برج ترامپ ناگهان تغییر کرد؛ دفتری که در ۱۵ آگوست به آن وارد شد و به‌غیر از گذراندن ساعاتی از بعضی از شب‌ها در محل اقامت موقتی‌اش در منهتن، تا ۱۷ ژانویه که تیم دولت انتقال به واشنگتن رفتند، از آن خارج نشد. هیچ رقابتی برای دردست‌گرفتن هدایت عملیات در برج ترامپ وجود نداشت. از شخصیت‌های برتر در تیم انتقال، نه کوشنر، پرایبوس و کانوی و نه قطعا رئیس‌جمهور منتخب، هیچ‌کدام توانایی بیان هیچ نوعی از درک یا روایتی منسجم را نداشتند. به طور پیش‌فرض، همه مجبور بودند به شخصیت چرب‌زبان، پندگو، به‌هم‌ریخته، بذله‌گو و خودانگیزی گوش کنند که همیشه در برج حضور داشت و شاید یکی، دوتا کتاب بیشتر نخوانده بود و البته کسی که در مدت کمپین انتخاباتی کاشف به عمل آمد که می‌تواند عملیات ترامپ را خدشه‌دار کند. فقط یکی از نظرات سیاسی بنن که می‌گفت راه پیروزی ترامپ فرستادن پیام اقتصادی و فرهنگی به طبقه کارگر سفیدپوست در فلوریدا، اوهایو، میشیگان و پنسیلوانیا بود، برای پی‌بردن به آشفتگی فلسفی او کافی است.

***

بنن برای خود دشمن درست کرد. افراد کمی وجود داشتند که به اندازه «روپرت مرداک»، وحشیگری و کینه بنن را نسبت به جهان استاندارد جمهوری‌خواه شعله‌ور می‌کردند. دست‌کم به این دلیل که ترامپ به مرداک گوش می‌داد. این یکی از عناصر اصلی شناخت بنن از ترامپ بود که ترامپ شدیدا تحت‌تأثیر آخرین‌نفری قرار می‌گرفت که با او صحبت کرده بود. ترامپ همیشه در این مورد که مرداک به او زنگ می‌زند به خود می‌بالید و مرداک نیز به سهم خود شکایت می‌کرد که نمی‌تواند غیرتلفنی به او دسترسی داشته باشد.

بنن درباره مرداک به ترامپ می‌گفت: «او هیچ‌چیز درباره سیاست آمریکا نمی‌داند و هیچ حسی نسبت به مردم آمریکا ندارد». او همیشه سعی می‌کرد این نکته را گوشزد کند که مرداک یک آمریکایی نیست، اما ترامپ عاشق «برنده‌ها» بود و مرداک را به‌عنوان برنده نهایی می‌دانست و برخی اوقات که بددهن می‌شد، دوستش «روجر ایلس» را بازنده خطاب می‌کرد.

اما باوجوداین، پیام مرداک به بنن از یک منظر برای او مفید بود. مرداک اعتقاد داشت از آنجایی که او همه رئیس‌جمهورهای آمریکا از زمان «هری ترومن» را درک کرده است، خیلی بهتر از جوانان و حتی ترامپ ۷۰ ساله این موضوع را می‌فهمد که قدرت سیاسی زودگذر است. درواقع این همان پیامی است که به باراک اوباما نیز ابلاغ کرده بود. یک رئیس‌جمهور درواقع فقط حداکثر شش ماه زمان دارد تا تأثیر خود را بر مردم بگذارد و دستورات خود را پیش ببرد. البته او باید خوش‌شانس باشد که همین شش ماه را نیز داشته باشد. بعد از این زمان، او باید فقط آتش‌ها را خاموش کند و با مخالفان بجنگد.

این پیامی بود که ضرورت آن باعث شد بنن از آن برای تأثیرگذاری بر ترامپ حواس‌پرت استفاده کند. در هفته‌های اول حضور در کاخ سفید، ترامپ بی‌توجه، سعی می‌کرد برنامه جلسات خود را کوتاه کند، ساعات حضورش در دفتر را محدود کند و برنامه عادی گلف خودش را ادامه دهد.

نگاه استراتژیک بنن به دولت شُک و بُهت بود؛ به‌جای اینکه مذاکره کنی، تسلط پیدا کن و چیره شو. اگرچه او روزی رؤیای راه‌یافتن به قدرت نهایی بوروکراتیک را در سر می‌پروراند، اما بنن نمی‌خواست خودش را در کسوت یک بوروکرات ببیند. او به دنبال هدفی بزرگ‌تر و دستوری اخلاقی بود. او یک انتقام‌جو بود. دستوری اخلاقی در تفکر او وجود داشت که اگر گفتی که کاری را قرار است انجام دهی، آن کار را انجام بده. بنن در سرش چیزهایی می‌گذشت که فقط روزهای اولیه دولت جدید را هدف نگرفته بود، بلکه مشخص می‌کرد که هیچ‌چیز دیگر مثل قبل نخواهد بود. او در ۶۳ سالگی عجله داشت.

***

در روزهای ابتدایی انتقال دولت، بنن، تیم ترامپ را به خواندن کتاب «دیوید هالبراستم» با عنوان «بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها» تشویق کرده بود. او با ذوق و شوق دراین‌باره گفت: «خواندن این کتاب تجربه بسیار مؤثری است. این کتاب جهان را شفاف می‌کند، شخصیت‌های متحیرکننده‌ای دارد و بسیار دقیق است». این یک برندسازی شخصی برای بنن بود. او از معرفی کتاب به بسیاری از خبرنگارهای لیبرالی که تملقشان را می‌گفت، اطمینان حاصل کرد.

بنن عمیقا در طبیعت دستورات اجرائی غرق شده بود. شما در ایالات متحده نمی‌توانید با فرمان حکومت کنید، مگر اینکه واقعا بتوانید. طنز ماجرا اینجاست که این دولت اوباما بود که به‌خاطر یک کنگره جمهوری‌خواه متمرد مجبور شد از دستورات اجرائی استفاده کند. حالا، در یک بازی با مجموع- صفر، دستورات اجرائی ترامپ، دستورات اجرائی اوباما را بی‌اثر می‌کند.

در مدت‌زمان انتقال دولت، بنن و «استیون میلر»، دستیار سابق سشنز که سابق بر این به کمپین ترامپ پیوست و سپس نقش دستیار و محقق را برای بنن بازی می‌کرد، فهرستی از بیش از ۲۰۰ دستور اجرائی فراهم کردند تا در صد روز اول صادر شود.

اما در نظر بنن، قدم اول در دولت ترامپ باید مهاجرت می‌بود. خارجی‌ها نقطه اوج تفکر دیوانه‌وار ترامپیسم بودند. این عقیده ترامپ بود که خیلی از مردم از دست خارجی‌ها خسته شده‌اند. پیش از ترامپ، بنن در این زمینه رابطه خوبی با سشنز برقرار کرده بود. کمپین ترامپ، فرصتی ناگهانی ایجاد کرد تا معلوم شود بومی‌گرایی چقدر طالب دارد و سپس وقتی آنها پیروز انتخابات شدند، بنن متوجه شد که حالا زمانی است که نباید هیچ شک و تردیدی درباره اعلام عقیده نژادپرستانه‌شان به دل راه دهند. این چیزی بود که لیبرال‌ها را بدجوری دیوانه کرد.

قوانین شل و سست مهاجرت در مرکز فلسفه نئولیبرال‌ها قرار داشت و بنن این دورویی را افشا کرد. در دنیای لیبرال، تفاوت، یک خیر مطلق بود، این در حالی است که بنن اعتقاد داشت هر شخص عاقلی که با نور لیبرال‌ها کور نشده باشد می‌تواند ببیند که موج مهاجران، خوارها مشکل پدید آورده است. او می‌گفت به اروپا نگاه کنید.

در برخی از نطق‌های سیاسی خود حتی پیش از انتخاب اوباما در سال ۲۰۰۸، ترامپ با تعجب و ناخشنودی از وجود سهمیه برای مهاجرت به اروپا از آسیا و دیگر مکان‌ها صحبت می‌کرد.

وسواس او درباره مدرک تولد اوباما نیز بخشی از نفرت او از خارجی‌های غیراروپایی بود. او این سؤالات را در ذهن خود پرورش می‌داد که این آدم‌ها که هستند و اینجا در آمریکا چه می‌کنند؟

کمپین بعضی اوقات طرح گرافیکی زنده‌ای را به اشتراک می‌گذاشت؛ این طرح، نقشه‌ای از کشور بود که روند تغییرات اصلی مهاجرت در هر ایالت را از ۵۰ سال پیش نشان می‌داد. کشورهای زیادی که خیلی از آنها اروپایی‌بودند نیز وجود داشتند. امروز نقشه‌ای معادل نشان داد که هر ایالت در آمریکا تحت سلطه مهاجرت مکزیکی‌هاست. این واقعیت روزمره کارگر آمریکایی در نظر بنن بود که رشد حضور جایگزین، باعث کاهش نیروی کار می‌شود.

هدف واقعی این بود که دورویی نگاه لیبرال افشا شود. با وجود قوانین، مقررات و آداب‌ورسوم، جهانی‌گراهای لیبرال کم‌وبیش افسانه مهاجرت آزاد را پیش برده بودند. این دورویی دوگانه لیبرال بود؛ چراکه صدایش را در نیاورید، دولت اوباما درباره اخراج‌کردن خارجی‌های غیرقانونی ستیزه‌جو بود، مگر در مواردی که به لیبرال‌ها گفته نمی‌شد. بنن گفت: «مردم می‌خواهند کشورشان را پس بگیرند؛ به همین راحتی».

بنن با دستور اجرائی‌اش می‌خواست از خودسری لیبرال‌ها درباره فرایندی ضدلیبرال پرده بردارد. او به‌جای اینکه دنبال روشی با حداقل آشفتگی برای رسیدن به هدفش باشد، روش با حداکثر تعارض را انتخاب کرد. «چرا» سؤال منطقی هرکسی بود که به دنبال کارایی بیشتر دولت با دوربودن از آشفتگی و تعارض بود.

این بیشتر افراد در دفتر را دربر می‌گرفت. تازه گماشتگان در آژانس‌ها و دپارتمان‌های مربوطه، هیچ چیز نمی‌خواستند جز اینکه پایشان را جایی قرار دهند که از سیاست‌های جدید مهیج و ستیزه‌جو دور باشد. منصوب‌شده‌های پیشین، یعنی زمان اوباما، هم که هنوز بیشتر شغل‌های اجرائی را در اختیار داشتند، این را که دولت جدید از راه خود خارج شده و سیاست‌هایی را که همیشه به‌طور گسترده وجود داشت، کنار بگذارد و آنها را دوباره ولی این‌بار با اصطلاحاتی آتش‌افروز و با توسل به تعصبات از نو بسازد، کاری سطحی می‌دیدند؛ کاری که لیبرال‌ها باید با آن مقابله می‌کردند.

مأموریت بنن، ترکاندن حباب لیبرال‌هایی بود که به نظر او به‌طور مضحکی در برابر دیدن تأثیرات گزاف مهاجرت عنان‌گسیخته مقاومت می‌کردند. او می‌خواست لیبرال‌ها را مجبور به اعتراف کند که حتی دولت‌های لیبرال و حتی دولت اوباما نیز دنبال سیاست کندکردن مهاجرت بوده‌اند.

پیش‌نویس دستور اجرائی نوشته می‌شود تا به‌طور بی‌رحمانه‌ای نگاه سنگدلانه دولت با بنن نشان داده شود. مشکل این بود که بنن واقعا نمی‌دانست چطور چنین کند؛ چطور قوانین و مقررات را تغییر دهد. بنن متوجه شد این محدودیت، به‌راحتی می‌تواند برای آنها مانع ایجاد کند. فرایند، دشمن آنها بود؛ اما اقدام متقابل قدرتمند این بود که فقط این کار را انجام دهند؛ بدون توجه به اینکه چطور باید این کار را انجام داد، فقط فورا آن را باید انجام داد.

فقط انجام‌دادن کار [بدون توجه به چگونگی انجام کار] تبدیل به قاعده بنن شد؛ پادزهر گسترده‌ای برای بوروکراسی و «نظام حکومتی». این آشوب فقط انجام‌دادن کار بود که واقعا کارها را جلو می‌برد؛ حتی اینکه ندانیم چطور کارها را انجام دهیم، اگر فقط آنها را انجام دهیم هنوز مشخص نخواهد بود که چه‌کسی کاری را که می‌خواهیم انجام دهید، انجام می‌دهد. در نتیجه در دولت ترامپ واقعا هیچ‌کس نمی‌دانست چطور کارها را انجام دهد و پس روشن نبود چه‌کسی چه کاری می‌کند. «شان اسپایسر» که کارش در واقع توضیح این بود که چه کسی و چرا، کاری را انجام می‌داد، اغلب صرفا نمی‌توانست چنین کند؛ چراکه هیچ‌کس در واقع شغلی نداشت؛ چون هیچ‌کس نمی‌توانست کاری انجام دهد. پرایبوس، به‌عنوان رئیس کارکنان کاخ سفید، باید جلسات، برنامه‌ها و به‌خدمت‌گرفتن کارمندان را سامان می‌داد و باید بر عملکرد افراد دپارتمان‌های اجرائی نیز نظارت می‌کرد؛ اما بنن، کوشنر، کانوی و دختر رئیس‌جمهور هیچ مسئولیت مشخصی نداشتند. آنها کاری را می‌کردند که می‌خواستند. آنها اگر می‌توانستند فقط از روزشان لذت می‌بردند؛ حتی اگر واقعا نمی‌دانستند چطور باید کاری را که می‌خواهند، انجام دهند. بنن، استیون میلر را به نوشتن دستور اجرائی مهاجرت گمارد. میلر ۵۵ساله در بدنی ۳۲ساله، کارمند پیشین «جف سشنز» بود که به دلیل تجربه سیاسی‌اش به کمپین ترامپ آورده شده بود. به‌جز اینکه او یک محافظه‌کار دست‌راستی متعهد بود، مشخص نبود واقعا چه توانایی‌های خاصی همراه با نظرات سیاسی‌اش دارد. او قرار بود یک نویسنده باشد؛ اما اگر این‌چنین هم بود، این‌طور به نظر می‌رسید که او توانایی ساخت جملات را نیز نداشت. او قرار بود یک مشاور خط‌مشی باشد؛ اما درباره سیاست خیلی کم می‌دانست. او قرار بود یک متخصص ارتباطات باشد؛ اما تقریبا با همه دشمنی می‌کرد. بنن در دوران انتقال دولت، او را با دنبال اینترنت فرستاده بود تا چیزی یاد بگیرد و تلاش کند پیش‌نویس دستور اجرائی مهاجرت را بنویسد. در ۲۷ ژانویه، دستور ممنوعیت سفر امضا و فورا اجرائی شد. نتیجه آن فوران احساس ترس و خشم از طرف رسانه‌های لیبرال، وحشت در جوامع مهاجر، اعتراضات پرآشوب در فرودگاه‌های اصلی، سردرگمی در همه دولت و در کاخ سفید، طغیانی از سخنرانی‌ها، هشدارها و فضاحت از طرف دوستان و خانواده بود. چه کار کرده‌اید؟ می‌دانید چه کاری دارید انجام می‌دهید؟ باید این را بی‌اثر کنید! شما حتی پیش از اینکه شروع کنید، تمام شده‌اید! چه‌کسی آنجا در رأس کار است؟

اما استیو بنن راضی بود. او نمی‌توانست امیدوار باشد که خطی بین دو آمریکا رسم کند؛ آمریکای ترامپ و آمریکای لیبرال‌ها و بین کاخ سفید خودش و کاخ سفیدی که ساکنان آن کسانی هستند که هنوز آمادگی این را ندارند که آن را نابود کنند. تقریبا همه کارمندان کاخ سفید می‌خواستند بدانند چرا ما این کار را در روز جمعه انجام دادیم که فرودگاه‌ها را تحت‌تأثیر قرار دهد و بیشترین جمعیت معترض را بیرون بکشد؟ بنن گفت: «به این دلیل که این بچه‌ننه‌ها به فرودگاه‌ها می‌آیند و آشوب می‌کنند». این روشی برای نابودکردن لیبرال‌ها بود: دیوانه‌کردن آنها و کشیدنشان به سمت چپ.

دریچه

حملات فردی داعش

ادامه از صفحه ۸

بعد از مرگ طالبانی رابطه اقلیم با بغداد متشنج شد